شهرآرا
SHAHRARANEWS.IR
۵شنبه
سال شانزدهم
۱۰ آبان ۱۴۰۳
۲۷ ربیع‌الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۴۸
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir
سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید
میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای
● روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
● صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
● مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
● سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
● نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
● دفتر مرکزی: ۵-۱ ۸۸۸۸ ۳۷۲-۰۵۱
● نمابر: ۳۸۴۹۰۳۸۴-۰۵۱
● روابط عمومی: ۳۸۴۸۳۷۵۲-۰۵۱
● شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

| | |
|---|---|
| رطوبت هوا ۵۱٪ | ۱۸° ↑ ۹° ↓ |
| صبح ۸ | ظهر ۱۵ |
| عصر ۱۶ | شب ۱۳ |

اوقات شرعی مشهد

| | |
|---|---|
| اذان ظهر ۱۱:۱۵:۰۷ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۲:۲۳ |
| غروب آفتاب ۱۶:۳۶:۰۸ | اذان صبح فردا ۰۴:۲۹:۳۰ |
| اذان مغرب ۱۶:۵۵:۰۴ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۵۵:۰۵ |

## شهید
### علی قانع عبادی استاد

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۰
تاریخ تولد: ۱۳۱۸/۴/۱
محل تولد: مشهد
محل شهادت: تهران نو

عکس روز

### سهم آوارگی از جنگ

**جنگ آورده‌ای ندارد جز خون و خشم. سهم برخی مرگ است و برخی آوارگی؛ جنگی که عاملانش با انسانیت بیگانه‌اند و هیچ بویی از صلح و نوع‌دوستی نبرده‌اند. این روزها در سواحل بیروت، مردم جنگ‌زده به‌سختی روزگار سپری می‌کنند و آنچه می‌بینیم، همه حاصل جنایات وحشیانه رژیم غاصب صهیونیستی است.**

عکس: محمدعلی برنو/ایرنا

حکایت

## می‌دانم که نمی‌دانم

**فیلسوفی را گفتند: در علوم به کجا رسیده ای؟ گفت: به حدی که می دانم که چیزی نمی دانم.**

**تا به جایی رسید دانش من ..... که بدانم همی که نادانم**

ابن سینا

منبع: کتاب «خواندنی های ادب فارسی»، اثری از علی اصغر حلبی

اول شخص

# سید محراب و مرد مبارزه

**یادی از آیت ا... سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی، اولین شهید محراب، هم‌زمان با سالروز آسمانی شدنش**

آزاده چشمه سنگی
نویسنده

### تبریز؛ اشک و آتش و دود

حاج آقا قاضی، به خودی خود بین مردم تبریز محبوب بود. از وقتی هم که صوت امام خمینی همراه اعلامیه ها دست به دست توی شهر چرخید، محبوب تر شد. امام(ره) گفته بود: «آقای قاضی در تبریز از طرف ما نماینده است.» حالا یک آذربایجان بود و یک آیت ا... قاضی. توی تبریز دو تا مسجد شده بود قطب مبارزات مردمی؛ اولی مسجد مقبره، وسط بازار تبریز که اصلا جداندرجدِ سلطنت ستیز شیخ قاضی، در آن به منبر می رفتند و دومی، مسجد شعبان در نزدیکی های میدان ساعت.

آن روز اما آیت ا... رفته است مسجد مقبره. ظهر هفدهمین روز از ماه مبارک رمضان است. نماز ظهر را آیت ا... قاضی اقامه می‌کند. کیپ تا کیپ بازاری ها کرکره مغازه ها را پایین کشیده و آمده اند مسجد. جوان ترها خود را به پیشانی صفوف رسانده اند. مدت هاست دیگر مسجد فقط محل اقامه نماز نیست. سلام آخر نماز را که می دهند، تازه همه چیز آغاز می شود. هر روز فاضلی روی منبر می رود. یکی دو نفر هم جلوی در مسجد کشیک می دهند برای آژان های درباری. این آخری ها، شعارها بی پرواتر شده است. دیگر کسی ملاحظه مأمورها را نمی‌کند. دعای فرج را که می خوانند، حاج آقا محمدحسین انزابی پس از اجازه از محضر آیت ا... قاضی، می رود بالای مسجد. هنوز دقیقه ای از آغاز سخنرانی اش نگذشته است که مشت های گره‌کرده مردم، اقتدار پوشالی نظام را نشانه می روند. هیچ کس ابایی از حمله حکومتی ها ندارد. این بغض فروخورده را بی روضه زیر سقف مسجد هم می توان شکست. رژیم اما سر صبوری ندارد. مأمورها عین ویروس در کوچه ها و خیابان ها پخش شده اند تا هر صدایی را به ضرب گلوله آرام‌کنند. به یک لحظه، گازهای اشک آور تمام صحن مسجد را پر می‌کند. چشم، چشم را نمی بیند. فریاد مردم با غرش مأمورها درهم یکی شده است. همه یکی یکی خود را به خروجی مسجد می رسانند. هفت هشت نفری هنوز حوالی محراب مانده اند. یکی از آن چندنفر، آیت ا... قاضی است. حاج‌کریم ارسلانی یک تکه‌کارتن پیدا کرده و به زحمت آتش زده است تا دودگاز اشک آور را خنثی کند.

رو به شیخ قاضی می‌گوید: «آقا! تمنا می‌کنم بیایید برویم.» حاج آقا اما انگار نه انگار که در میانه دود و آتش و اضطراب نشسته است، با لحنی آرام می‌گوید: «اگر همه رفته اند، ما هم برویم». حاج‌کریم از همان روز دستگیرش شد که شیخ قاضی بالاخره یک روزکار دست خودش می دهد. این بی ملاحظگی ها برای چنین چهره ای، ناامنی محض است. چه می شود کرد؟ شیخ، تکلیف روشنی با زندگی دارد.

### بافق؛ جبر و تبعید و سکوت

خطبه های نماز عید فطر آغاز شده است. رمضان امسال با سال های پیش تفاوت می‌کند. آیت ا... قاضی طباطبایی از منبر خطبه ها بالا می رود و این بار حواس جماعت حاضر را به جنایات رژیم صهیونیستی جلب می‌کند. انگشت اشاره اش را در هوا تکان می دهد و با صدایی که تا چند خیابان آن طرف تر به‌گوش خلق می رسد، فریاد سر می دهد که: «این ها در این خیال هستندکه تمام ممالک اسلامی را تصاحب کنند. این ها در این خیال هستندکه شمال حجاز را تصاحب کنند، مدینه منوره به زیر سلطه آن ها بیفتد. این ها در این خیال هستندکه تمام مشاهد متبرکه را تصاحب کنند. شما فکر می‌کنید[اگر] در آنجا[فلسطین] مسلمانان را اذیت‌کردند، شما در اینجا راحت خواهید ماند؟ بالله العلی العظیم جلوی چشم من است. هرگاه بعضی پیشامد ها در آینده پیش بیاید، خدای ناکرده چگونه مسلمانانِ آنجا را، یهودیان[صهیونیست ها] از خانه شان بیرون می‌کنند؟ در مملکت ما بدتر از آن ها، [بهائیان] شما را از خانه هایتان بیرون خواهند ریخت. هیچ‌گاه غفلت نکنید! همیشه با یهود، ضد باشید! قرآن به ما دستور داده است... خدایا! یهود[دولت اسرائیل] را محو و نابودکن.» جمعیت یک صدا فریاد می‌کشد: «آمین»! پس از این خطبه ها بودکه ساواک دیگر این اندازه صراحت بیان و شجاعت آیت ا... قاضی را تاب نیاورد. روز بعد، یک تیم ویژه برای دستگیری او مأمورکرد. توی بازجویی ها، حرف اول و آخرش، نابودی اسرائیل بود. شیخ را به جرم سخنرانی علیه رژیم صهیونیستی و حمایت آشکار از امام خمینی و آرمان هایش دستگیرکرده بودند. لابه‌لای اسناد، آن یک جلدکتاب درباره اربعین حسینی را هم ضمیمه جرائم او کرده بودند تا با چنین پرونده ای وی را برای تبعید، راهی کرمان کنند. بافق کرمان، همان جایی بودکه آیت ا... قاضی شش ماه تمام، دور از منابر و مجامع عمومی، در سکوت و تنهایی، چشم انتظار لحظه آزادی بود تا با صدایی رساتر به میدان مبارزه برگردد. چند روزی از آمدنش به بافق گذشته بودکه شروع کرد به نامه نگاری. مقصد مرقومه ها، نجف اشرف بود؛ خطاب به مراجع عظام آقایان آیت ا... میلانی و مرعشی نجفی و سیداحمد اردبیلی. غرض، شرح احوال بود و روایتی از جو سیاسی کشور: «در محضر مبارک واضح است‌که یهود، دشمن قرآن و اسلام و عدو اعدای خاتم الانبیا(ص) و همه خاندان رسالت هستند و در هرجا باشیم، با آن ها دشمن هستیم و هیچ باکی نداریم. به این جرم باید در بافق شش ماه باشم، ولی دلشادم‌که در راه دین با این پیشامد ها مواجه می شوم...».

### تبریز؛ خون و خلوت و تاریکی

همه چیز قد یک پلک برهم زدن گذشت. هرچند هنوز یک سال هم از پیروزی انقلاب اسلامی نگذشته بود، سه تیر پیاپی در آن تاریکی شب، جوری شیشه اتومبیل شیخ را شکافت که مجال هیچ واکنشی نبود. بارها محافظ آیت ا... اصرارکرده بود بیاید مابین دو محافظ بنشیند، کنار پنجره جای امنی نیست، ولی زیر بار نرفته بود. می‌گفت مردم می آیند، کار واجب دارند، پیغام دارند، پرسش دارند، نمی شود خودمان را از میانه جماعت‌کنار بکشیم. گفته بودند دست‌کم شیشه های ماشین را دودی کنیم. گفته بود هزینه اش را خرج امور خیریه کنید. ترور او برای فرقانی ها مثل آب خوردن بود. مأموریت ترور برای آن ها، اول و آخر دو روز وقت گرفت؛ روز اول برای شناسایی آمدند سمت مسجد شعبان. ضارب تا آن روز حتی چهره آیت ا... را هم نمی شناخت. اصلا نمی دانست ماشه اسلحه اش را دارد رو به چه شخصیتی می چکاند. همه از اقامه نماز عیدفطر وحشت داشتند. نماز در ورزشگاه شهر برگزار می شد. آنجا اقدامات امنیتی در بالاترین سطح رعایت می شد. اما تروریست ها گذاشته بودند همه چیز را به نماز مغرب وعشا موکول کردند؛ زمانی‌که دیگرکسی‌گمان نمی برد عملیاتی درکار باشد. حالا دیگر آن سه تیر محافظ شیخ هم در آن تاریکی ها به خطا رفته بود و ضاربان مثل برق و باد در خلوت‌کوچه، دور و دورتر می شدند. شیخ روی صندلی ماشین با چشم های بسته، غرق خون بود. یک تیر به خطا رفته بود و دو تیر دیگر، سینه و شانه اش را مجروح کرده بود. خون عین چشمه از تنش می جوشید و کاری از عهده پزشکان برنمی‌آمد. آن شب، یلداترین شب تبریز بود. خبر شهادت مثل بغض درگلوی شهر مانده بود و با طلوع آفتاب در دل مردم تبریز شکست؛آیت ا... طباطبایی به شهادت رسیده بود.

آیت ا... قاضی طباطبایی در محضر امام خمینی(ره)، سال ۱۳۴۲

آیت ا... قاضی طباطبایی در کنار مرحوم آیت ا... میلانی در مشهد

شخم هفته

# برقی که از سرمان پرید

**دربسته خبری این هفته به یک خبر گرانی که باعث نگرانی نیست، می پردازیم. به پزشکانی که سفره پهن کرده اند، خواهیم پرداخت، از کم شدن سن سکته خواهیم گفت و در پایان هم، درباره جریان گران شدن جریان برق خواهیم گفت.**

مهدی محمدی
طنزپرداز

**پزشکان پسرخاله دوست!**

درخبرها آمده بود که تعداد اندکی از پزشکان، شما بخوانید یک میلیونم آن ها، با برخی مراکز درمانی زد و بند دارند و بیماران خود را برای انجام عکس و آزمایش، تنها به جاهایی که خودشان تعیین کرده اند، می فرستند. این تعداد اندک پزشک، طوری تأکید می کنند که فقط از همان رادیولوژی ای که خودشان گفتند عکس بگیرید که انگار مثلا وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی اشتباه کرده است که غیر از همان رادیولوژی پسرخاله آن ها به بقیه رادیولوژیست های کشور مجوز فعالیت داده است و تجهیزات پزشکی هر جایی غیر از آنجا که آن ها می گویند، به درد نخور است. خلاصه با این فرمان اگر پیش برویم، بعید نیست که وقتی می گویند از فلان دارو یک قاشق چایخوری بخور، بعدش تأکید کنند که فقط از فلان مغازه، قاشق چایخوری بخرید و زمانی هم که به بیمار توصیه می کنند سه روز استراحت کند، به او تأکید کنند آن بالش و لحاف و تشکی را که قرار است روی آن استراحت کند، از لحاف و تشک دوزی پسرعمه خودشان تهیه کند.

**سکه شدن بازار سکته!**

سن سکته مغزی در ایران ۱۰ سال کاهش یافته است. دوست داشتیم شرایط جسمانی و اقتصادی جامعه طوری بود که به جای اینکه بگوییم سن سکته ۱۰ سال کاهش یافته است، به شما می گفتیم قیمت سکه ۱۰ میلیون کم شده است، ولی خودتان شرایط اقتصادی را می بینید؛ البته خودمانیم، مغز هم عضو دردسرسازی است. از همان لحظه ای که وارد دنیا می شویم، تا لحظه ای که از آن خارج می شویم، همواره مشغول کار است ولی مواقع مهمی همانند زمان امتحان و زمان تصمیم گیری های مهم اقتصادی از کار می افتد. کاش می شد برای فرار از سکته مغزی، آن را از سرمان خارج کنیم! شاید با خود بگویید بدون مغز که نمی شود زندگی کرد، ولی واقعیت این است که بدون مغز می شود زندگی کرد، بدون پول نمی شود!

**جریان گرانی به جریان برق رسید!**

وزیر نیرو اعلام کردند که برق گران می شود. جالب است که موضوعی مثل همسان سازی حقوق بازنشستگان ماه ها طول کشید تا بررسی شد و آخرش هم خیلی ها گفتند فقط حدود ۱۰۰ هزار تومان افزایش حقوق داشته اند ولی موضوعی مثل گران کردن برق، کاری ندارد! وزیر نیرو پشت تریبون می آید و بعد از گفتن سلام به خبرنگاران، به فکرش می رسد که بد نیست برق را هم گران کنند و بلافاصله این موضوع را بیان می کند و بلافاصله هم تعرفه ها تغییر می کند، فقط ما نمی دانیم چه کاری است که این اخبار را علنی اعلام می کنند؟ قبض برق را گران تر صادر کنید ولی به ما نگویید تا فکر کنیم تقصیر خودمان بوده است که زیاد مصرف کرده ایم، نه تقصیر شما که زیاد گران کرده اید! الان هم نمی دانیم جریان گران شدن جریان برق چگونه است و افکار مختلف و گوناگون سراغمان می آید؛ مثلا با خود فکر می کنیم آیا ممکن است طوری گران شود که وقتی برق رفت، خوشحال شویم که برق رفت و بخشی از بار سنگین هزینه های جاری زندگی برای دقایقی قطع می شود؟ آیا ممکن است قبض برق آن قدر زیاد شود که خراب شدن تلویزیون و یخچال و لباسشویی به خاطر اینکه دیگر برق مصرف نخواهند کرد، باعث خوشحالی سرپرستان خانوار شود؟ آیا ممکن است هزینه قبض برق به جایی برسد که هر که قبض برقش آمد، قبض روحش هم رقم بخورد؟ خلاصه شما جریان برق را گران کنید، ولی ما را در جریان نگذارید!

کارتون شهر

رضا جنگی

**تقدیم به کارگران حادثه دلخراش معدن طبس هم‌زمان با چهلمین روز درگذشتشان**